

# امامت و سیاست

(تاریخ خلفاء)

این ترجمه را به همسر فداکارم پیشکش می‌کنم که  
بدون یاری و همدلی وی به انجام نمی‌رسید.  
**طباطبایی**

---

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ۲۱۳ - ۲۷۶ ق.

[الامامه و السیاسة. فارسی]

امامت و سیاست (تاریخ خلفاء) / ابن قتیبه دینوری؛ ترجمه ناصر طباطبایی. -  
تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.

ISBN 978-964-311-259-2

۴۱۲ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان دیگر: تاریخ الخلفاء.

۱. اسلام - تاریخ - ۴۱ - ۱۳۲ ق.

الف. طباطبایی، ناصر، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: تاریخ الخلفاء.

۸ الف ۲ / ۲ / DS ۳۸ / ۲ ۹۵۳/۰۲

۱۳۷۹

۲۰۷۷۱-۷۹م

کتابخانه ملی ایران

---

# امامت و سیاست

## (تاریخ خلفاء)

بر اساس دیدگاه و منابع اهل تسنن

ویرایش جدید

ابن قتیبہ دینوری

ترجمہ سید ناصر طباطبائی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

الإمامة والسياسة  
و هو المعروف بتاريخ الخلفاء

تأليف الامام الفقيه أبي محمد عبد الله بن مسلم  
ابن قتيبه الدينوري

شرکت مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده - مصر



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

ابن قتیبه دینوری

امامت و سیاست

ترجمه سیدناصر طباطبایی

ویراستار: علیرضا بهار دوست

چاپ چهارم

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۲۵۹ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 259 - 2

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۲۸۰۰۰ تومان

## فهرست

درباره مؤلف ..... ۱۵

### بخش اول

- ۱۷..... گفتار مؤلف
- ۱۷..... برتری ابوبکر و عمر
- ۱۸..... پرسش عمر بن عبدالعزیز در باره خلافت ابوبکر
- ۱۸..... برگزیده شدن ابوبکر به خلافت
- ۱۹..... برگزیده شدن ابوبکر به جای پیامبر (ص) برای گزاردن نماز جماعت
- ۲۰..... اختلاف اصحاب در جایگاه خاکسپاری پیامبر (ص)
- ۲۰..... اقدام عباس برای بیعت با علی
- ۲۰..... ماجرای سقیفه و سخنان حاضران
- ۲۵..... مخالفت بشیر بن سعد و نقض عهد او با گروه انصار
- ۲۵..... بیعت با ابوبکر صدیق
- ۲۶..... سرپیچی سعد بن عباد از بیعت [با ابوبکر]
- ۲۸..... خودداری علی [ع] از بیعت با ابوبکر
- ۲۹..... چگونگی بیعت علی [با ابوبکر]
- ۳۴..... خطبه ابوبکر صدیق
- ۳۶..... بیماری ابوبکر و به خلافت رسیدن عمر
- ۴۰..... خلافت عمر بن خطاب
- ۴۱..... کشته شدن عمر بن خطاب
- ۴۴..... تشکیل شورای شش نفره از سوی عمر بن خطاب
- ۴۷..... سرگذشت شورا و بیعت با عثمان بن عفان
- ۴۹..... اعتراض مردم علیه عثمان
- ۵۱..... سخنان عثمان و معاویه
- ۵۴..... سخنان مردم علیه عثمان
- ۵۷..... محاصره عثمان
- ۶۰..... شکایت مصریان از عبدالله بن ابی سرح
- ۶۱..... فرستاده شدن محمد بن ابی بکر به استانداری مصر
- ۶۲..... بازگشت محمد بن ابی بکر به مدینه

- محاصره شدن عثمان توسط اهالی مصر و کوفه ..... ۶۲
- گفت و گوی عثمان با طلحه، کوفیان و دیگران، از بالاترین نقطه کاخ ..... ۶۳
- رؤیای عثمان ..... ۶۵
- چگونگی کشته شدن عثمان ..... ۶۸
- خاکسپاری عثمان ..... ۷۱
- چگونگی بیعت با علی بن ابی طالب [ع] ..... ۷۲
- خطبه علی بن ابی طالب [ع] ..... ۷۸
- اختلاف زبیر و طلحه با علی [ع] ..... ۷۹
- مخالفت عایشه با علی [ع] ..... ۸۰
- خودداری عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از همراهی علی [ع] ..... ۸۱
- گریختن مروان حکم از مدینه منوره ..... ۸۲
- بیرون رفتن علی [ع] از مدینه ..... ۸۳
- نامه ام سلمه به عایشه ..... ۸۵
- گرد آوردن عدی بن حاتم گروهی را برای یاری علی [ع] ..... ۸۶
- گرد آوردن زفر بن زید گروهی را برای یاری علی [ع] ..... ۸۷
- رفتن عایشه، طلحه و زبیر به سوی بصره ..... ۸۸
- فرود آمدن طلحه، زبیر و عایشه در بصره ..... ۹۴
- فرود آمدن علی بن ابی طالب در کوفه ..... ۹۵
- خطبه ابوموسی اشعری ..... ۹۶
- خطبه عمار یاسر ..... ۹۶
- نامه علی [ع] به کوفیان ..... ۹۷
- وارد شدن طلحه، زبیر و عایشه به بصره ..... ۹۹
- خطبه عایشه ..... ۹۹
- کشته شدن یاران عثمان بن حنیف - استاندار علی [ع] بر بصره - ..... ۱۰۰
- بسیج دو گروه برای جنگ ..... ۱۰۱
- نامه علی به عایشه ..... ۱۰۲
- بازگشت زبیر از میدان جنگ ..... ۱۰۵
- کشته شدن زبیر بن عوام ..... ۱۰۵
- گفت و گوی علی [ع] و طلحه در میان دو لشکر ..... ۱۰۷
- آغاز جنگ ..... ۱۰۸
- بیعت شامیان با معاویه به عنوان خلیفه ..... ۱۱۳
- نامه معاویه به علی [ع] ..... ۱۱۴
- پاسخ علی [ع] به معاویه ..... ۱۱۴
- رفتن عقیل بن ابی طالب نزد معاویه ..... ۱۱۵
- آگاه شدن معاویه از کشته شدن عثمان ..... ۱۱۶
- رفتن پسرعموی عدی بن حاتم به شام ..... ۱۱۹
- گماردن علی [ع] عبدالله بن عباس را بر بصره ..... ۱۲۰
- گفتار احنف بن قیس خطاب به علی [ع] ..... ۱۲۱

- ۱۲۱ ..... نامهٔ احنف بن قیس به قبیله‌اش و دعوت آنان برای یاری علی [ع].  
 ۱۲۲ ..... نامهٔ مردم عراق به مصقله.  
 ۱۲۳ ..... پاسخ مصقله به قوم خود.  
 ۱۲۳ ..... پیوستن عبدالله بن عامر به شامیان.  
 ۱۲۴ ..... سخنان عمار یاسر با علی [ع].  
 ۱۲۴ ..... گفتار مالک‌اشتر خطاب به علی [ع].  
 ۱۲۴ ..... نامهٔ علی [ع] به جریر بن عبدالله.  
 ۱۲۵ ..... خطبهٔ زفر بن قیس.  
 ۱۲۵ ..... خطبه جریر بن عبدالله.  
 ۱۲۶ ..... نامهٔ علی [ع] به اشعث بن قیس کندی.  
 ۱۲۶ ..... خطبه زیاد بن کعب.  
 ۱۲۷ ..... خطبه اشعث بن قیس.  
 ۱۲۷ ..... مشورت اشعث با نزدیکانش در بارهٔ پیوستن به معاویه.  
 ۱۲۷ ..... نامهٔ جریر به اشعث.  
 ۱۲۸ ..... فرستادن علی [ع]، جریر را نزد معاویه.  
 ۱۲۸ ..... نامهٔ دوم علی [ع] به معاویه.  
 ۱۲۹ ..... رفتن جریر نزد معاویه.  
 ۱۲۹ ..... درخواست مردم از علی بر ماندن در کوفه.  
 ۱۳۰ ..... مشورت معاویه با افراد مورد اعتمادش.  
 ۱۳۰ ..... نامهٔ معاویه به عمرو بن عاص.  
 ۱۳۰ ..... درخواست معاویه، شام و مصر را از علی.  
 ۱۳۱ ..... نامهٔ علی برای جریر بن عبدالله.  
 ۱۳۱ ..... مشورت عمرو بن عاص با پسران و دوستانش.  
 ۱۳۲ ..... رفتن عمرو عاص نزد معاویه.  
 ۱۳۳ ..... مشورت معاویه با عمرو عاص.  
 ۱۳۴ ..... نامهٔ معاویه به مردمان مکه و مدینه و پاسخ آنان.  
 ۱۳۵ ..... پاسخ نامهٔ معاویه.  
 ۱۳۵ ..... نامهٔ معاویه به عبدالله بن عمر.  
 ۱۳۵ ..... پاسخ عبدالله بن عمر به معاویه.  
 ۱۳۶ ..... نامهٔ معاویه به سعد بن ابی وقاص.  
 ۱۳۶ ..... پاسخ سعد به نامهٔ معاویه.  
 ۱۳۷ ..... نامهٔ معاویه به محمد بن مسلمه انصاری.  
 ۱۳۷ ..... پاسخ محمد بن مسلمه.  
 ۱۳۸ ..... نامه معاویه به علی.  
 ۱۳۸ ..... پاسخ علی [ع] به معاویه.  
 ۱۳۹ ..... رفتن عبیدالله بن عمر نزد معاویه.  
 ۱۳۹ ..... فراخواندن معاویه اهل شام را برای جنگ با علی [ع].  
 ۱۴۰ ..... آمادگی مردم عراق برای جنگ.

- ۱۴۱ ..... ممانعت معاویه از رسیدن آب به لشکریان علی [ع].
- ۱۴۲ ..... پیروزی یاران علی [ع] در به دست آوردن آب.
- ۱۴۳ ..... دعوت علی [ع] از معاویه برای مبارزه تن به تن.
- ۱۴۳ ..... دعوت عمرو بن عاص از علی [ع] برای مبارزه تن به تن.
- ۱۴۳ ..... قطع خواربار از اهل شام.
- ۱۴۴ ..... رفتن ابوهریره و ابودرداء نزد معاویه و علی [ع].
- ۱۴۶ ..... سخنان عمرو بن عاص در باره علی [ع].
- ۱۴۷ ..... نامه معاویه به ابو ایوب انصاری.
- ۱۴۷ ..... سخنان نعمان بن بشیر و قیس بن سعد.
- ۱۴۸ ..... نامه عمرو بن عاص به عبدالله بن عباس.
- ۱۴۸ ..... پاسخ عبدالله بن عباس به عمرو بن عاص.
- ۱۴۹ ..... فرمان معاویه به مروان بر جنگ با مالک.
- ۱۴۹ ..... نامه معاویه به ابن عباس.
- ۱۵۰ ..... پاسخ ابن عباس.
- ۱۵۱ ..... خطبه علی.
- ۱۵۱ ..... آمدن ابن ابی محجن نزد معاویه.
- ۱۵۲ ..... بلند کردن قرآن‌ها توسط مردم شام.
- ۱۵۳ ..... سخنان عبدالله بن عمرو بن عاص با مردم عراق.
- ۱۵۴ ..... سخنان عتبه بن ابوسفیان با اشعث بن قیس.
- ۱۵۵ ..... نامه معاویه به علی.
- ۱۵۵ ..... پاسخ علی به نامه معاویه.
- ۱۵۶ ..... اختلاف مردم عراق در مورد ترک جنگ.
- ۱۵۶ ..... پاسخ کردوس بن هانی به علی.
- ۱۵۷ ..... سخنان سفیان بن ثور.
- ۱۵۷ ..... سخنان حریث بن جابر.
- ۱۵۷ ..... سخنان خالد بن معمر.
- ۱۵۷ ..... سخنان حصین بن منذر.
- ۱۵۸ ..... سخنان عثمان بن حنیف.
- ۱۵۸ ..... سخنان عدی بن حاتم.
- ۱۵۹ ..... سخنان عبدالله بن حجل.
- ۱۵۹ ..... سخنان منذر بن جارود.
- ۱۶۰ ..... سخنان احنف بن قیس.
- ۱۶۰ ..... سخنان عمیر بن عطارد.
- ۱۶۰ ..... سخنان علی.
- ۱۶۰ ..... آوای مردم شام و طلب یاری کردن از علی.
- ۱۶۱ ..... نظر عدی بن حاتم.
- ۱۶۱ ..... سخنان مالک اشتر.
- ۱۶۱ ..... سخنان عمرو بن حمق.



|     |  |
|-----|--|
| ۱۶۲ | سخنان اشعث بن قیس                            |
| ۱۶۲ | سخنان عبدالرحمن بن حارث                      |
| ۱۶۲ | نظر علی بن ابی طالب                          |
| ۱۶۲ | سخنان عمار یاسر                              |
| ۱۶۳ | کشته شدن عمار یاسر                           |
| ۱۶۴ | شکست مردم شام                                |
| ۱۶۵ | سخنان اشعث بن قیس                            |
| ۱۶۵ | سخن قاریان قرآن                              |
| ۱۶۵ | سخنان عثمان بن حنیف                          |
| ۱۶۵ | سخنان اشتر و قیس بن سعد                      |
| ۱۶۶ | پذیرش صلح و فرستادن حکمین                    |
| ۱۶۷ | اختلاف مردم عراق در مورد حکمین               |
| ۱۶۸ | سخنان مردم شام به مردم عراق                  |
| ۱۶۸ | سخنان احنف بن قیس با علی                     |
| ۱۶۸ | گفتار علی                                    |
| ۱۶۸ | اختلاف در نوشتن صلحنامه                      |
| ۱۶۹ | سفارش شریح بن هانی به ابوموسی                |
| ۱۷۰ | سفارش احنف بن قیس به ابوموسی                 |
| ۱۷۰ | سخنان معاویه با عمرو عاص                     |
| ۱۷۱ | سخن شریحیل خطاب به عمرو عاص                  |
| ۱۷۱ | گرد آمدن ابوموسی و عمرو بن عاص               |
| ۱۷۲ | سخنان سعید بن قیس خطاب به ابوموسی و عمرو عاص |
| ۱۷۲ | سخن عدی بن حاتم خطاب به عمرو عاص             |
| ۱۷۲ | سخنان عمرو عاص و ابوموسی اشعری               |
| ۱۷۵ | نامه عبدالله بن عمر به ابوموسی               |
| ۱۷۶ | نامه معاویه به ابوموسی                       |
| ۱۷۶ | پاسخ ابوموسی به نامه معاویه                  |
| ۱۷۶ | نامه علی به ابوموسی                          |
| ۱۷۷ | پاسخ ابوموسی به علی                          |
| ۱۷۷ | ماجرای خوارج خروج کنندگان بر علی [ع]         |
| ۱۷۸ | پاسخ مردم بصره به خوارج                      |
| ۱۷۹ | خطبه علی                                     |
| ۱۷۹ | نامه علی به خوارج                            |
| ۱۸۰ | نامه علی به ابن عباس                         |
| ۱۸۰ | سخنان ابن عباس با مردم بصره                  |
| ۱۸۱ | سخنان علی با مردم کوفه                       |
| ۱۸۲ | سخنان علی در مورد خثعمی                      |
| ۱۸۲ | اجتماع علی و یارانش برای رفتن به صفین        |

|     |   |
|-----|---|
| ۱۸۴ | سخنان علی با خوارج.....                                 |
| ۱۸۵ | کشته شدن خوارج.....                                     |
| ۱۸۶ | خطبه علی.....   |
| ۱۸۷ | سخنان ابویوب انصاری.....                                |
| ۱۸۸ | نامه علی برای مردم عراق.....                            |
| ۱۹۳ | ماجرای شهادت علی [ع].....                               |
| ۱۹۶ | فصل.....  |
| ۱۹۷ | بیعت حسن بن علی با معاویه.....                          |
| ۱۹۷ | انکار سلیمان بن سرد.....                                |
| ۱۹۸ | ناخشنودی حسین از بیعت با معاویه.....                    |
| ۱۹۹ | سخنان مغیره بن شعبه با معاویه در باره بیعت با یزید..... |
| ۱۹۹ | تلاش معاویه در گرفتن بیعت برای یزید.....                |
| ۱۹۹ | سخنان ضحاک بن قیس.....                                  |
| ۲۰۰ | سخنان عبدالرحمن بن عثمان.....                           |
| ۲۰۰ | سخنان ثوربن معن.....                                    |
| ۲۰۰ | سخنان عبدالله بن عصام.....                              |
| ۲۰۱ | سخنان عبدالله بن مسعده.....                             |
| ۲۰۱ | سخنان احنف بن قیس.....                                  |
| ۲۰۲ | رد کردن سخنان احنف توسط ضحاک.....                       |
| ۲۰۲ | پاسخ احنف بن قیس به ضحاک.....                           |
| ۲۰۲ | سخنان عبدالرحمن بن عثمان.....                           |
| ۲۰۳ | سخنان معاویه بن ابی سفیان.....                          |
| ۲۰۳ | رفتن معاویه به مدینه و مشورت با عبدالله‌ها.....         |
| ۲۰۴ | سخنان عبدالله بن عباس.....                              |
| ۲۰۴ | سخنان عبدالله بن جعفر.....                              |
| ۲۰۵ | سخنان عبدالله بن زبیر.....                              |
| ۲۰۵ | سخنان عبدالله بن عمر.....                               |
| ۲۰۶ | سخنان معاویه.....                                       |
| ۲۰۶ | درگذشت حسن بن علی.....                                  |
| ۲۰۷ | بیعت گرفتن معاویه برای یزید در شام و از مردم مدینه..... |
| ۲۰۷ | برکناری مروان از حکمرانی مدینه.....                     |
| ۲۰۸ | سخنرانی مروان در برابر معاویه.....                      |
| ۲۰۸ | خودداری مردم مدینه از بیعت با یزید.....                 |
| ۲۰۹ | نامه معاویه به سعید بن عاص.....                         |
| ۲۰۹ | نامه معاویه برای ابن عباس.....                          |
| ۲۱۰ | نامه معاویه برای عبدالله بن جعفر.....                   |
| ۲۱۰ | نامه معاویه برای حسین بن علی.....                       |
| ۲۱۰ | نامه معاویه برای عبدالله بن زبیر.....                   |

|     |  |
|-----|--|
| ۲۱۰ | پاسخ دریافت‌کنندگان نامه‌ها به معاویه                |
| ۲۱۲ | رفتن معاویه به مدینه و درگیری وی با بزرگان مدینه     |
| ۲۱۸ | سخنان عبدالله بن زبیر با معاویه                      |
| ۲۱۹ | سخنان سعید بن عثمان با معاویه                        |
| ۲۲۰ | آمدن ابوطیفیل نزد معاویه                             |
| ۲۲۲ | تلاش معاویه برای ازدواج یزید                         |
| ۲۲۶ | وفات معاویه  |
| ۲۲۷ | نامه یزید به مردم مدینه برای بیعت                    |
| ۲۲۷ | خودداری مردم مدینه از بیعت با یزید                   |
| ۲۲۸ | به کنار نهادن مردم مدینه یزید بن معاویه را           |
| ۲۳۰ | نامه یزید برای مردم مدینه                            |
| ۲۳۰ | اجتماع مردم مدینه بر اخراج بنی‌امیه از مدینه         |
| ۲۳۱ | فرستادن یزید لشکریان را به مدینه                     |
| ۲۳۲ | رسیدن لشکریان شام به مدینه                           |
| ۲۳۳ | پیروزی شامیان بر مردم مدینه                          |
| ۲۳۵ | شمار کشته شدگان اصحاب رسول خدا (ص) و دیگران در مدینه |
| ۲۳۶ | نامه مسلم بن عقبه برای یزید                          |
| ۲۳۷ | مرگ مسلم بن عقبه و نبش قبر او                        |
| ۲۳۷ | فضایل کشته‌شدگان واقعه حرّه                          |

## بخش دوم

|     |   |
|-----|---|
| ۲۴۱ | اختلاف راویان در مورد حادثه حرّه                                |
| ۲۴۲ | حکومت ولید بن عقبه بر مدینه و بیرون رفتن حسین بن علی            |
| ۲۴۵ | نبرد عمرو بن سعید با حسین بن علی                                |
| ۲۴۷ | اسیران خاندان علی نزد یزید                                      |
| ۲۴۸ | بیرون راندن بنی‌امیه از مدینه و ماجرای جنگ حرّه                 |
| ۲۵۰ | جنگ عبدالله بن زبیر   |
| ۲۵۱ | خلافت معاویه بن یزید  |
| ۲۵۲ | پیروزی عبدالله بن زبیر  |
| ۲۵۳ | آتش‌سوزی در خانه کعبه   |
| ۲۵۴ | اختلاف مردم شام در مورد عبدالله بن زبیر                         |
| ۲۵۴ | بیعت مردم شام با مروان بن حکم                                   |
| ۲۵۵ | مرگ مروان بن حکم  |
| ۲۵۶ | بیعت با عبدالملک بن مروان                                       |
| ۲۵۷ | پیروزی عبدالله بن زبیر بر بصره و کوفه                           |
| ۲۵۷ | بیعت مردم کوفه با عبدالله بن زبیر و بیرون رفتن ابن زیاد از کوفه |
| ۲۵۹ | کشته شدن عمرو بن سعد به دست مختار                               |
| ۲۶۰ | کشته شدن مختار به دست مصعب برادر عبدالله بن زبیر                |

- ۲۶۱ ..... برکناری عبدالله بن زبیر.....
- ۲۶۲ ..... کشته شدن عمرو بن سعید توسط عبدالملک.....
- ۲۶۳ ..... مسیر عبدالملک از شام تا عراق.....
- ۲۶۴ ..... کشته شدن مصعب بن زبیر.....
- ۲۶۵ ..... جنگ عبدالله بن زبیر و کشته شدن وی.....
- ۲۶۷ ..... حکومت حجاج بر کوفه و بصره.....
- ۲۶۸ ..... قیام عبدالرحمن علیه حجاج.....
- ۲۷۱ ..... جنگ حجاج با ابن اشعث و کشته شدن وی.....
- ۲۷۶ ..... کشته شدن سعید بن جبیر.....
- ۲۸۰ ..... ماجرای بیعت با ولید و سلیمان، پسران عبدالملک.....
- ۲۸۲ ..... مرگ عبدالملک و بیعت با ولید.....
- ۲۸۵ ..... حکومت موسی بن نصیر در بصره.....
- ۲۸۶ ..... رفتن موسی بن نصیر نزد عبدالملک بن مروان.....
- ۲۸۷ ..... حکومت موسی بن نصیر بر افریقا.....
- ۲۸۷ ..... سخنان موسی بن نصیر.....
- ۲۸۸ ..... ورود موسی بن نصیر به افریقا.....
- ۲۸۸ ..... سخنان موسی بن نصیر در افریقا.....
- ۲۸۹ ..... فتح زعوان.....
- ۲۸۹ ..... باخبر شدن عبدالعزیز بن مروان از پیروزی‌های موسی.....
- ۲۹۰ ..... انکار حکومت موسی بن نصیر از سوی عبدالملک بن مروان.....
- ۲۹۰ ..... پاسخ عبدالعزیز بن مروان.....
- ۲۹۰ ..... نامه عبدالعزیز به عبدالملک در مورد پیروزی‌های موسی بن نصیر.....
- ۲۹۱ ..... پاسخ عبدالملک.....
- ۲۹۱ ..... فتح هوازه، زناته، کتنامه.....
- ۲۹۲ ..... فتح صنهاجه.....
- ۲۹۲ ..... فتح سجوما.....
- ۲۹۴ ..... رسیدن خبر پیروزی‌های موسی به عبدالملک بن مروان.....
- ۲۹۴ ..... جنگ موسی در دریا.....
- ۲۹۶ ..... جنگ سُوس.....
- ۲۹۶ ..... رسیدن خبر پیروزی‌های موسی به ولید بن عبدالملک.....
- ۲۹۷ ..... فتح قلعه ارساف.....
- ۲۹۷ ..... فتح اندلس.....
- ۲۹۹ ..... تهدید موسی از سوی ولید بن عبدالملک.....
- ۳۰۰ ..... آمدن فرستادگان موسی نزد ولید بن عبدالملک.....
- ۳۰۰ ..... یافتن خانه‌ای که دارای سفره‌ای بود و تصاویر مردم عرب.....
- ۳۰۱ ..... غنیمت‌های جنگی.....
- ۳۰۲ ..... جنگ موسی در بشکنس و افرنج.....
- ۳۰۴ ..... بیرون رفتن موسی بن نصیر از اندلس.....

- رسیدن موسی به آفریقا ..... ۳۰۵
- رسیدن موسی به مصر ..... ۳۰۵
- رسیدن موسی به نزد ولید بن عبدالملک ..... ۳۰۶
- خلافت سلیمان بن عبدالملک و رفتار وی با موسی بن نصیر ..... ۳۰۶
- شمار بردگان موسی بن نصیر ..... ۳۰۷
- چیزهای شگفت‌انگیزی که موسی در مغرب دیده است ..... ۳۰۸
- حکومت یافتن مسلمة از طرف سلیمان بن عبدالملک ..... ۳۰۹
- پرسش سلیمان از موسی در مورد مغرب ..... ۳۱۰
- رسیدن موسی نزد ولید بن عبدالملک در دمشق ..... ۳۱۱
- اختلاف گویندگان در مورد رفتار سلیمان با موسی ..... ۳۱۲
- پیمان نامه ..... ۳۱۴
- یاری دادن موسی به مهلب ..... ۳۱۵
- کشته شدن عبدالعزیز بن موسی در اندلس ..... ۳۱۶
- آوردن سر عبدالعزیز بن موسی نزد سلیمان ..... ۳۱۷
- پرسش سلیمان بن عبدالملک از موسی در مورد آگاهی‌ها و کارهای وی ..... ۳۲۰
- ولايتداران اندلس پس از موسی بن نصیر ..... ۳۲۳
- حج گزاردن سلیمان همراه با عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۲۳
- سخنان طاووس یمانی به سلیمان در مکه ..... ۳۲۴
- سخنان ابوحازم به سلیمان ..... ۳۲۵
- وفات سلیمان و خلافت عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۳۱
- روزگار عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۳۶
- آمدن جریر بن خطفی نزد عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۳۷
- آمدن خوارج نزد عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۳۹
- درگذشت عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۴۱
- رؤیای عمر بن عبدالعزیز ..... ۳۴۲
- رویدادهایی که مردم به واسطه مرگ عمر بن عبدالعزیز دیدند ..... ۳۴۴
- خلافت یزید بن عبدالملک بن مروان ..... ۳۴۵
- خلافت هشام بن عبدالملک ..... ۳۴۶
- آمدن خالد بن صفوان بن اهتم نزد هشام ..... ۳۴۷
- آغاز فتنه‌ها و دولت عباسی ..... ۳۴۹
- محمد بن علی و هشام بن عبدالملک ..... ۳۵۱
- خلافت ولید بن یزید و فتنه‌هایی که خلافت را تهدید می‌کرد ..... ۳۵۱
- کشته شدن خالد بن عبدالله قسری ..... ۳۵۲
- حمله مردم دمشق بر ولید بن یزید و کشته شدن وی ..... ۳۵۳
- خلافت مروان بن محمد بن مروان بن حکم ..... ۳۵۴
- قیام ابومسلم خراسانی ..... ۳۵۵
- چرخش یاران کرمانی به سوی ابومسلم ..... ۳۵۸
- فرستادن ابومسلم، قحطبه بن شیبب را برای جنگ با مروان ..... ۳۶۰

|     |  |
|-----|--|
| ۳۶۰ | بیعت با ابوالعباس در کوفه                                |
| ۳۶۱ | جنگ مروان بن محمد و کشته شدن وی                          |
| ۳۶۳ | کشته شدن ابوسلمه خلال                                    |
| ۳۶۳ | کشته شدن بزرگان بنی امیه در شام                          |
| ۳۶۵ | ماجرای کشته شدن سلیمان بن هشام                           |
| ۳۶۶ | خروج سفاح بر ابوالعباس و برکناری وی                      |
| ۳۶۶ | اختلاف ابومسلم با ابوالعباس                              |
| ۳۶۸ | جنگ ابن هبیره و دستگیری وی                               |
| ۳۶۹ | امان نامه  |
| ۳۷۰ | آمدن ابن هبیره به نزد ابوالعباس                          |
| ۳۷۰ | کشته شدن ابن هبیره                                       |
| ۳۷۲ | اختلاف ابومسلم با ابوالعباس                              |
| ۳۷۳ | نامه ابومسلم به ابوجعفر                                  |
| ۳۷۳ | مرگ ابوالعباس و خلافت ابوجعفر                            |
| ۳۷۵ | کشته شدن ابومسلم   |
| ۳۷۷ | انقلاب عیسی بن زید بن علی بن حسین                        |
| ۳۷۸ | فرار مالک بن هشیم  |
| ۳۷۹ | سرگذشت شاپور، پادشاه ایران                               |
| ۳۷۹ | قیام شریک بن عون علیه ابوجعفر و برکناری او               |
| ۳۸۰ | همراهی شیب بن شبیه با ابوجعفر قبل و بعد از خلافت ابوجعفر |
| ۳۸۳ | حج ابوجعفر و دیدار وی با مالک بن انس                     |
| ۳۸۴ | دیدار ابوجعفر با سفیان ثوری و سلیمان خواص                |
| ۳۸۵ | دیدار ابن ابوذؤیب، مالک بن انس و ابن سمعان با ابوجعفر    |
| ۳۸۷ | نامه عبیدالله عمری به ابوجعفر                            |
| ۳۸۸ | پاسخ ابوجعفر   |
| ۳۸۸ | دیدار ابوجعفر با عبدالله بن مرزوق                        |
| ۳۸۹ | رفتار جعفر بن سلیمان با مالک بن انس                      |
| ۳۹۰ | نارضایتی ابوجعفر از تازیانه خوردن مالک بن انس            |
| ۳۹۱ | دیدار مالک با ابوجعفر در منی                             |
| ۳۹۲ | سخنان ابوجعفر به عبدالعزیز بن ابوزواد                    |
| ۳۹۳ | رفتن مهدی به مدینه                                       |
| ۳۹۳ | مرگ ابوجعفر منصور و خلافت مهدی                           |
| ۳۹۴ | خلافت هارون الرشید                                       |
| ۳۹۵ | رفتن هارون الرشید به مدینه                               |
| ۳۹۸ | دیدار هارون الرشید با فضل بن عیاض                        |
| ۴۰۰ | بافنده نازپرورده   |
| ۴۰۴ | ماجرای مرد عرب و هارون الرشید                            |
| ۴۰۶ | کشته شدن جعفر بن یحیی بن برمک                            |
| ۴۱۲ | خاتمه  |

## در باره مؤلف

ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری یکی از مؤلفان بزرگ و کثیرالتألیف سنی مذهب قرن سوم هجری است. وی هم متکلم و هم ادیب بود. ابن قتیبه به سال ۲۱۳ ه. ق در کوفه متولد شد. از دوران کودکی و جوانی او اطلاع چندانی در دست نداریم. سه شخصیت علمی که بیش از دیگران در ابن قتیبه جوان نفوذ داشتند، بی تردید عبارتند از:

اسحق بن ابراهیم بن راحویه حنظلی (متوفی در حدود ۲۳۷ ه. ق) متکلم سنی مذهب که از شاگردان ابن حنبل و تحت حمایت طاهریان نیشابور بود. ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی (متوفی در حدود ۲۵۰ ه. ق) لغوی و محدث سنی. و بالاخره عباس بن فرج ریاشی (متوفی در حدود ۲۵۷ ه. ق) یکی از پیشوایان تحقیقات لغوی در عراق.

در باب فعالیت‌های علمی ابن قتیبه آگاهی‌های اندکی در دست است، ولی با مقایسه اطلاعات موجود در منابع گوناگون می‌توانیم تا حدودی در این باره سخن بگوییم. از سال ۲۳۲ ه. ق که متوکل و اعظم مقربان وی از نظر سیاسی تغییر عقیده دادند، ابن قتیبه به سبب آثار ادبی‌اش مورد مهر قرار گرفت. شاید آثاری مانند مقدمه وی بر ادب‌الکاتب بود که نظر ابوالحسن عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر را به سوی او جلب کرد و موجب شد که به ابن قتیبه منصبی واگذار کند. شکی نیست که ابن قتیبه منصب قضاوت در دینور را که در حدود سال ۲۳۶ ه. ق به او تفویض شد مدیون این وزیر بود. چنین می‌نماید که تا سال ۲۵۶ ه. ق در این منصب باقی ماند. پس از سال ۲۵۷ ه. ق ابن قتیبه هم خود را صرف تعلیم آثار خود در بخشی از بغداد کرد و تا پایان عمر، به سال ۲۷۶ ه. ق، در آنجا به سر برد.

احمد پسر ابن قتیبه ظاهراً شاگرد اصلی او به شمار می‌رفت. مسلماً همین احمد و پسر او عبدالواحد سبب نقل قسمت اعظم آثار ابن قتیبه به مصر و به‌طور غیرمستقیم - به خصوص به واسطه ابوعلی قالی - به مغرب (در افریقای شمالی) بوده‌اند. می‌توان گفت که همه آثار اصیل و شناخته‌شده ابن قتیبه (به استثنای دو عنوان) انتشار یافته است. در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. کتاب ادب الکاتب، کتابی لغوی برای منشیان ۲. کتاب الانواء که رساله‌ای است در نجوم عملی و کائنات‌الجو ۳. کتاب الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیه و المشبهه ۴. کتاب معانی الشعر ۵. کتاب المعارف ۶. کتاب الشعر و الشعراء ۷. کتاب تأویل مختلف الحدیث ۸. کتاب تأویل مشکل القرآن ۹. کتاب عیون‌الخبار ۱۰. الامامة و السیاسة که معروف به تاریخ خلفاست و منسوب به وی.

فقط دو فقره از آثار اصیل ابن قتیبه انتشار نیافته است: کتاب غریب الحدیث و کتاب اصلاح‌الغلط فی غریب الحدیث لأبی عبیدالقاسم بن سلام.

محققان غربی که عمدتاً به آثار ادبی ابن قتیبه توجه داشته‌اند و در واقع تا این اواخر تنها نمونه تألیفات ادبی او در کتابخانه‌های آنان موجود بوده، غالباً تألیفات کلامی وی را نادیده گرفته و در باب عقایدش سکوت کرده‌اند. می‌توان گفت مجموعه آثار مذهبی، سیاسی و ادبی ابن قتیبه دست به دست هم داده، او را اگر یگانه سخنگوی اهل سنت و جماعت نساخته باشد، نماینده بلندپایه آن‌ها گردانیده است. در واقع از هنگامی که بنی‌عباس عقاید اعتزالی را کنار گذاشتند، آثار ابن قتیبه به پایگاه نظری عباسیان تبدیل شد.

شهرت ابن قتیبه به ویژه در غرب عمدتاً مبتنی بر توانایی او در نگارش آثار ادبی است. آثار اخلاقی و فرهنگی او در واقع آینه تمام‌نمای همه جریان‌های فکری جامعه عباسی در آغاز قرن سوم ه. ق است. بنابر آگاهی‌های موجود ابن قتیبه سومین نثرنویس بزرگ عرب به ترتیب زمانی است؛ نخستین و دومین آنان ابن مقفع و جاحظ بوده‌اند.

\* \* \*

امید آن می‌رود که این ترجمه از دیده اهل نظر پوشیده نماند و در آن به دیده نقد و سنجش بنگرند و مترجم را از دیدگاه‌های نقادانه خود بی‌بهره نگردانند.



به نام خداوند بخشنده مهربان

### گفتار مؤلف

گفتار را با ستایش خداوند آغاز می‌کنیم و با یاد و ثنای او به تقدیسش می‌پردازیم. معبودی جز او نیست و شریکی ندارد. خدایی که حمد و ستایش را از سوی بندگان وسیله‌ای برای یادآوری خود و مایهٔ شکر خود قرار داد. درود خداوند بر سرور ما محمد (ص) که خدایش او را برای هدایت ما فرستاد و او را خاتم رسولان گرامی قرار داد و سلام بسیار و ابدی خداوند بر او باد.

### بر تری ابوبکر و عمر

ابن ابی مریم از اسد بن موسی از وکیع از یونس بن ابی اسحاق از شعبی از علی بن ابی طالب نقل کرده است که گفت: من نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم، ابوبکر و عمر نیز آمدند، پیامبر (ص) گفت: این دو سرور همه پیرمردان بهشتند، چه از گذشتگان و چه از آیندگان؛ مگر انبیاء و رسولان. یا علی آنان را از این سخن آگاه مکن.

یحیی بن عبدالحمید حمّامی از احمد بن حوّاش حنفی از ابن مبارک از عمر بن سعید از ابی ملیکه از ابن عباس نقل کرده است: [پیکر] عمر را [به هنگام وفاتش] در تابوت نهاده بودند و پیش از آن که [برای تشییع جنازه] بلندش کنند، مردم او را در بر گرفته بودند، او را می‌خواندند و بر او درود می‌فرستادند. به من توجهی نمی‌شد، کسی از پشت سر و شانه مرا گرفت، وقتی برگشتم علی را دیدم که برای عمر آمرزش می‌طلبید و می‌گفت: یا عمر، کسی را همچون تو ندیده‌ام که کاری دوست‌داشتنی‌تر از کار تو انجام داده باشد، امید آن دارم که

خداوند تو را [در آخرت] همنشین رفیقت [ابوبکر] قرار دهد. شنیدم رسول خدا (ص) می‌گفت: من همراه ابوبکر و عمر بودم. یا علی، دوست می‌داشتم تو نیز همراه آنان باشی. [روایتی دیگر] ابن ابی شیبه، از یزید بن حباب از موسی بن عبید از ابومعاذ و ابوالخطاب از علی بن ابی طالب نقل کرده است: من نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم، ابوبکر و عمر آمدند، رسول خدا (ص) گفت: یا علی، این دو سرور پیرمردان بهشتند، مگر انبیاء و رسولان. آنان را از این سخن آگاه مکن.

ولید بن مسلم از عبدالله بن عبدالعلی از قاسم بن ابی عبدالرحمن آورده است. پیامبر (ص) تصمیم گرفته بود، مردانی را به سوی قبیله‌هایی بفرستد تا مردمان را به سوی اسلام فرا خوانند، چنان که عیسی بن مریم این کار را انجام داده بود. ابی بن کعب، سالم، برده آزاد شده ابوحدیفه و معاذ بن جبل برگزیده شدند. عده‌ای به رسول خدا (ص) گفتند: ابوبکر و عمر را نمی‌فرستی؟ پیامبر (ص) گفت: من به آنان نیاز دارم، آنان همچون چشم و گوش من هستند.

### پرسش عمر بن عبدالعزیز در باره خلافت ابوبکر

ابن مبارک از محمد بن زبیر روایت می‌کند عمر بن عبدالعزیز کسی را نزد حسن بصری فرستاد تا از او بپرسد، آیا رسول خدا (ص)، ابوبکر را جانشین خود قرار داده است؟ حسن بصری در پاسخ این پرسش گفت: آری، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، پیامبر (ص) ابوبکر را به جانشینی خود برگزیده بود. پیامبر (ص) آگاه‌تر و پرهیزکارتر از آن است که کسی را بر مردم حاکم گرداند اما به این کار فرمان داده نشده باشد.

### برگزیده شدن ابوبکر به خلافت

از ابن ابی مریم، از عریانی، از ابو عون بن عمرو بن تیم انصاری، از سعید بن کثیر از عفیر بن عبدالرحمن چنین روایت شده که در باره برگزیدن رسول خدا (ص) و خلیفه شدن ابوبکر، ارزش و جایگاه سقیفه، نزاع و درگیری میان مهاجران و انصار، سخنانی گفته‌اند که خلاصه آن چنین است:

پیامبر (ص) در آن بیماری که از دنیا رحلت کرد، در حالی که به فضل بن عباس و غلامش ثوبان تکیه داده بود از خانه بیرون آمد. پس از مدتی پیامبر (ص) به خانه برگشت و به غلام خود ثوبان فرمان داد بیرون در خانه بنشین و از ورود هیچ یک از انصار به خانه جلوگیری

مکن. انصار جلو در خانه جمع شدند و از غلام خواستند تا از رسول خدا (ص) برای آنان اجازه ورود بگیرد. غلام گفت: زنان پیامبر (ص) نزد ایشان هستند.

در این هنگام پیامبر (ص) که صدای گریه انصار را شنیده بود، در حالی که به علی و عباس تکیه داده بود، از خانه خارج شد و به مسجد آمد، مردم نیز برای دیدار پیامبر (ص) گرد آمدند، پیامبر (ص) رو به مردم کرد و گفت:

پیامبری نمرده است مگر این که پس از خود میراثی می‌گذارد، میراث من در میان شما مردم، انصار هستند. آنان مردمی هستند که من به آنان پناه آوردم، شما را به تقوای الهی و نیکی به آنان سفارش می‌کنم، شما می‌دانید انصار یار و یاور شما در سختی و آسایش و در خوشحالی و اندوه بودند. حق آنان را به جای آورید. از نیکان آنان بپذیرید و از بدان آنان درگذرید.

پس از آن پیامبر (ص) در حالی که سر خود را بسته بود و درد بسیاری تحمل می‌کرد، به خانه برگشت. و چون وقت نماز می‌رسید بلال مؤذن (ره) می‌آمد و به نماز فرامی‌خواند.

پیامبر (ص) در بستر بیماری چشمانش را باز کرد و به زنان خود گفت: دوستم را فراخوانید. عایشه دانست که منظور وی ابوبکر است و گفت: کسی را در پی عمر فرستید، ابوبکر مردی نازک‌دل است و اگر در جایگاه پیامبر (ص) قرار گیرد، نماز را با گریه زیاد خود ضایع می‌گرداند. ولی عمر مردی نیرومند است. وقتی که عمر آمد، سلام کرد. رسول خدا (ص) چشمان خود را گشود و جواب سلام عمر را داد، و روی از عمر برگرداند. عمر دانست که وی منظور پیامبر (ص) نبوده است. وقتی که عمر بیرون رفت، پیامبر رو به زنان خود کرد و گفت: دوستم را فراخوانید.

عایشه گفت: رسول خدا (ص)، ابوبکر مردی نازک‌دل است، از عمر خواستم با مردم نماز بخواند.

پیامبر (ص) گفت: شما همچون زنان روزگار یوسف پیامبرید. دوستم را بخوانید، هر آنچه انجام می‌دهم، به آن امر شده‌ام. آن‌گاه ابوبکر را فراخواندند.

### برگزیده شدن ابوبکر به جای پیامبر (ص) برای گزاردن نماز جماعت

وقتی که ابوبکر نزد پیامبر (ص) آمد، پیامبر (ص) به او گفت: همراه بلال برو و با مردم نماز بخوان. ابوبکر نیز تا روزی که رسول خدا (ص) رحلت کرد، با مردم نماز می‌خواند. رسول خدا (ص) در روز دوشنبه رحلت کرد.

### اختلاف اصحاب در جایگاه خاکسپاری پیامبر (ص)

پس از آن، در باره جایگاه دفن ایشان سخنانی میان یاران وی درگرفت. از جمله کسی گفت: پیامبر (ص) همان جا که نماز می خواند، دفن شود. ابوبکر در پاسخ وی گفت: پناه بر خدا، آیا او را بت قرار دهیم و بپرستیم.

دیگری گفت: پیامبر (ص) را در بقیع دفن کنیم، زیرا برادران وی یعنی مهاجران و انصار در آن جا مدفونند.

ابوبکر گفت: ما خوش نداریم قبر رسول خدا (ص) را از جلوی چشمان خود بیرون بداریم و او را در بقیع دفن کنیم.

عده‌ای گفتند: ابوبکر، تو چه نظری داری؟ او گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: هر جا که پیامبری درگذشت، همان جا دفن می‌شود. مردم در پاسخ ابوبکر گفتند: سوگند به خدا که از این سخن خشنود هستیم و سخن قانع کننده‌ای گفتی.

عباس بن عبدالمطلب، علی را دیدار کرد و گفت: اکنون که پیامبر (ص) رحلت فرموده است، اگر خلافت از آن ماست، این موضوع را روشن کن، و اگر از آن دیگران است، برای ما وصیت به نیکی فرما.

### اقدام عباس برای بیعت با علی

وقتی که رسول خدا (ص) درگذشت، عباس به علی بن ابی طالب گفت: دست را بگشا تا با تو بیعت کنم، در این صورت خواهند گفت، عموی رسول خدا (ص) با پسرعموی رسول خدا (ص) بیعت کرد، اهل بیت تو نیز با تو بیعت می‌کنند، و این بیعت جایی گفته نخواهد شد.

علی گفت: آیا کسی به غیر از ما خلافت را خواهان است؟

عباس با ابوبکر دیدار کرد و گفت: آیا رسول خدا (ص) تو را به چیزی وصیت کرد؟ ابوبکر در جواب عباس گفت: نه. عباس، عمر را دیدار کرد و از او همین سؤال را پرسید و عمر نیز پاسخ منفی داد. آن‌گاه عباس به علی گفت: دست را بگشا تا با تو بیعت کنم و اهل بیت تو نیز با تو بیعت می‌کنند.

### ماجرای سقیفه و سخنان حاضران

ابن عفیر از ابو عون از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت می‌کند، وقتی که پیامبر (ص)

رحلت کرد، انصار گرداگرد سعد بن عبادۀ فراهم آمدند و به او گفتند: رسول خدا (ص) رحلت کرد. سعد به فرزندش قیس گفت: من به علت بیماری نمی‌توانم سخنانم را به مردم برسانم. از من بشنو و سخنان مرا به آنان برسان. سعد سخن می‌گفت و فرزندش قیس پس از این که آن سخنان را به خاطر می‌سپرد، با صدای بلند تکرار می‌کرد تا مردم بشنوند. بعضی از گفته‌های وی چنین بود: ای گروه انصار، شما در اسلام دارای سابقه و فضیلتی هستید که هیچ یک از قبایل عرب چنین نیست. رسول خدا (ص) بیش از ده سال در میان قوم خویش بود، ولی از قوم او مگر عده‌ای اندک کسی به وی ایمان نیاورد.

سوگند به خدا، قوم او بر این که مانع کار او شوند قادر نبودند. دین وی را نشناختند و نیز نتوانستند آن را از خود دور کنند. تا این که خداوند برتری را برای شما خواست و کرامت را به سوی شما راند و این نعمت را ویژه شما گرداند و ایمان به خدا و به رسول او را روزی شما کرد. بلندمرتبگی را برای اصحاب رسول خدا (ص) و دینش قرار داد و جهاد را علیه دشمنانش بر شما واجب گردانید. شما بر کسانی از میان خود که از رسول خدا (ص) تخلف می‌کردند، شدیدترین مردم بودید و سخت‌گیرترین مردم بر دشمنان. تا این که مردم از روی رضا و رغبت یا از روی ناچاری و کراهت به دین اسلام وارد شدند. به واسطه سعی و تلاش شما آنان ریسمان خواری و مذلت بر گردن آویختند و در حالی که در کار خود شکست خورده بودند تسلیم شدند و به فرمان خدا، این سرزمین برای شما و رسول خدا (ص) ثابت و برقرار ماند. عرب، به واسطه شمشیرهای شما، در برابر پیغمبر خوار و کوچک شد. پیامبر (ص) به هنگام رحلت از شما راضی بود و شما روشنی چشم او بودید. دست‌هایتان را محکم به کار خلافت بگیرید؛ زیرا شما سزاوارترین مردم به کار خلافت هستید.

حاضران همگی در جواب سعد چنین گفتند: سخنی درست و صواب گفتی، ما با تو در مورد به دست گرفتن کار خلافت هیچ گاه به منازعه و دشمنی برنخواهیم خاست. تو مصلحت مؤمنان را خواهانی. چون خبر این ماجرا به ابوبکر رسید، به شدت بی‌تابی کرد و به همراه عمر به سرعت به سوی سقیفه به راه افتادند. در راه به ابوعبیده بن جراح برخورد کردند و سه نفری به سقیفه رسیدند. در آن جا مردان سرشناس بسیاری بودند. یکی از آن سرشناسان سعد بن عبادۀ بود. عمر خواست تا سخن بگوید و گفت: بیم آن دارم که ابوبکر بعضی از سخنان خود را نگوید. هنگامی که عمر آماده سخن گفتن شد، ابوبکر به او گفت: آرام، سخت‌نگیر! آن گاه ابوبکر پس از این که شهادتین را بر زبان آورد و مردم برای استماع سخنانش به پا ایستادند، گفت: خداوند متعال محمد (ص) را برای هدایت مردم فرستاد. وی

مردم را به دین اسلام فرا خواند. خداوند نیز پیشانی و قلوب ما را گرفت و به سوی اسلام خواند. ما گروه مهاجران اولین مردمی بودیم که به دین اسلام وارد شدیم و دیگر مردم در این کار پیرو ما بودند. ما از اقوام و عشیره رسول خدا (ص) هستیم. ما از نظر نژاد، میانۀ عرب هستیم. هیچ یک از قبایل عرب نیست مگر این که قریش در آن قبیله دارای فرزندی است و شما مردم انصار کسانی بودید که پیامبر (ص) را پناه دادید و او را یاری کردید. شما در دین خدا مشاوران ما هستید، چنان که مشاوران رسول خدا (ص) بودید. شما برادران ما در کتاب خدا و شریکان ما در دین خدا هستید. در هر کاری در آشکار و نهان، همواره یار و یاور ما بودید. سوگند به خدا در هیچ کار نیکی نبودیم مگر این که شما نیز همراه ما بودید. شما برای ما دوست داشتنی ترین و بخشنده ترین مردم بودید. شما سزاوارترین مردم در رضایت دادن به قضای الهی و تسلیم شدن در برابر اوامر او هستید. اما در خصوص جانشینی پیامبر (ص)، شما نباید به برادران مهاجر خود حسادت بورزید زیرا آنان سزاوارترین مردم به امر خلافتند. شما [ای گروه انصار] همان کسانی هستید که خداوند در قرآن در باره آنان فرموده است: «و یؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم حضاصة.» (یعنی: هر چند در خودشان احتیاجی مبرم باشد، مهاجران را بر خود مقدم می دارند). به خدا سوگند شما پیوسته گروه مهاجران را بر خود مقدم می دارید و بسیار پیراسته تر از این هستید که اختلاف بر سر خلافت به دست شما رخ دهد و مبرّاتر از این که به برادران [مهاجر] خود در خیری که خداوند برای آنان خواسته، رشک ورزید. من شما را به یکی از این دو نفر یعنی ابو عبیده یا عمر سفارش می کنم، هر کدام را که خواستید برای کار خلافت برگزینید؛ زیرا هر دوی این ها برای خلافت سزاوارند. عمر و ابو عبیده در جواب ابوبکر گفتند: برای هیچ یک از مردم سزاوار نیست که برتر از تو قرار بگیرد. تو کسی هستی که در غار همراه پیامبر (ص) بودی و پیامبر (ص) تو را برای خواندن نماز با مردم برگزید، پس تو سزاوارترین مردم برای خلافت هستی.

انصار گفتند: سوگند به خدا ما در خیری که خداوند برای شما خواسته، هیچ رشکی نمی ورزیم و ای ابوبکر، شکر خدا ما همان گونه که تو وصف کردی هستیم و هیچ یک از مردم در نظر ما دوست داشتنی تر از شما گروه مهاجران نیست، لیکن ما از فردای خود هراسانیم و از آن بیم داریم که کسی بر کار خلافت فائق شود که نه از ما باشد و نه از شما. اگر امروز مردی از ما و مردی از شما کار خلافت را در دست بگیرد ما بدین خلافت راضی و خشنود هستیم و با آنان بیعت می کنیم. هرگاه هر یک از آن دو تن از دنیا رفت، فرد دیگری را برمی گزینیم و شایسته است که در امت محمد (ص) کار خلافت به صورت عادلانه انجام

شود و هر یک از ما از دیگری پیروی کنیم. و اگر فرد قریشی خواست خلافی مرتکب شود انصار بر او سخت بگیرند و همین‌طور اگر فردی از انصار خواست خلافی مرتکب شود قریش بر او سخت بگیرند.

آن‌گاه ابوبکر برخاست و چنین گفت: خداوند متعال محمد (ص) را به سوی مردم فرستاد و او را گواه بر امت قرار داد تا خداوند را پرستند و او را به یگانگی بخوانند، زیرا آنان در آن روزگار خدایان گوناگون را می‌پرستیدند، و گمان می‌کردند که آن خدایان شفیع آنانند و برای آنان سود بسیار دارند، حال آن‌که آن خدایان، تنها سنگ‌هایی بودند تراشیده شده و چوب‌هایی تراش خورده. اگر می‌خواهید از آیات قرآن بخوانید:

«در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیضم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد» (انبیاء: ۹۸).

«به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سود. و می‌گویند: این‌ها نزد خدا شفاعتگران ما هستند...» (یونس: ۱۸).

و نیز [خطاب به پیامبران] می‌گفتند: این‌ها را تنها از آن رو می‌پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به خدای یکتا شوند. (زمر: ۳)

بر عرب سنگین آمد که دین پدران خود را رها کند، خداوند متعال نیز مهاجران نخستین را به تصدیق دینش و ایمان به آن مخصوص گردانید. آنان بودند که همراه پیامبر (ص) در مقابل خشونت قومش ایستادند. هیچ کس نبود مگر این‌که پیامبر (ص) را تکذیب می‌کرد. همه مردم مخالف او بودند. مؤمنان نخستین را اذیت می‌کردند ولی آنان از عده کم خود وحشت و هراسی نداشتند. مهاجران اولین کسانی بودند که خدا را در روی زمین پرستش کردند و اولین کسانی بودند که به خدا و رسولش (ص) ایمان آوردند. آنان، دوستان و خویشان پیامبر (ص) بودند. ولی شما ای گروه انصار، که برتری و نعمت بزرگی را که مهاجران در اسلام دارند، هرگز انکار نکرده‌اید. خداوند رضایت داد تا شما یاوران دین و رسول او باشید. مهاجرت پیامبر (ص) را به سوی شما قرار داد. هیچ کس بعد از مهاجران نخستین در نزد ما، منزلت و ارزش شما را ندارد. پس ما امیران باشیم و شما وزیران. هرگز بدون مشورت با شما خلافت را در دست نخواهیم گرفت و بدون یاری شما حل و فصل امور به انجام نخواهد رسید.

حباب بن منذر بن زید بن حرام برخاست و گفت: ای گروه انصار، دست‌هایتان را نگه دارید، مردم در پناه و در زیر سایه‌های شما هستند و هیچ ستمگری بر شما نمی‌تواند

ستم کند، و مردم تنها به رأی و نظر شما توجه دارند. شما گروهی هستید عزیز، ثروتمند، کثیرالعدد و یاری‌رسان. مردم می‌نگرند که شما چه می‌کنید. پس با یکدیگر مخالفت و اختلاف نکنید که در این صورت رأیتان فاسد می‌شود و کارهایتان به پایان نمی‌رسد. شما گروه پناه‌دهنده و یاری‌دهنده هستید. هجرت به سوی شما بود و برای ایمان‌آوردگان نخستین هرچه [ثواب] هست، برای شما نیز همان هست. شما قبل از آنان، صاحب خانه و ایمان بوده‌اید. سوگند به خدا، فقط در سرزمین شما بود که خداوند به صورت آشکار مورد پرستش قرار گرفت. و فقط در مساجد شما بود که نماز به صورت جماعت برگزار شد. عرب در برابر [قدرت] اسلام تنها به واسطه شمشیرهای شما کوچک و خوار شد. شما بیش‌ترین بهره را از کار خلافت دارید، اگرچه مهاجران خودداری می‌کنند؛ پس در این صورت باید امیری از میان ما باشد و امیری از میان آنان.

عمر پس از شنیدن این سخنان برخاست و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف ننگنجد. سوگند به خدا، عرب هرگز راضی نخواهد شد که شما انصار آنان را امیری کنید، در حالی که پیامبر (ص) از گروه شما نیست. عرب جایز نمی‌داند که امر خلافت را گروهی عهده‌دار شوند که پیامبر (ص) از میان آنان نباشد. هر یک از عرب که در کار خلافت با ما مخالفت کند، حجت و دلیل آشکار داریم. کیست که با ما در مورد سلطنت و میراث محمد (ص) نزاع و ستیز کند در حالی که ما از دوستان و خانواده و قبیله او هستیم مگر این که دلیلی آورد که باطل و ناحق باشد و یا کسی که جویای گناه باشد و خواهد که در هلاک و نابودی افتد.

حباب بن منذر بار دیگر برخاست و گفت: ای گروه انصار، دستتان را ننگه دارید، به سخنان عمر و یاران وی گوش فرا ندارید که در غیر این صورت نصیب و بهره شما را از کار خلافت خواهند بُرد. اگر نصیب شما را ندادند آنان را از سرزمین خود بیرون کنید. و کار خلافت را از آنان بگیرید. سوگند به خدا، شما از آنان به کار خلافت سزاوارترید. اگر کسی در مقابل خلافت کوتاه نیاید، با شمشیرهای خود او را بر زمین خواهیم زد. به خدا سوگند اگر شما بخواهید امر خلافت را با جنگ و پیکار به میان قوم خود خواهیم آورد. سوگند به خدا، هیچ کس علیه من سخن نخواهد گفت، مگر این که دماغش را خونین کنم.

عمر با شنیدن این سخنان گفت: آن طور که حباب به من جواب می‌دهد، من با او سخن نخواهم گفت. برای این که من با او در زمان پیامبر (ص) نزاع و زد و خوردی داشتم، و پیامبر (ص) مرا از برخورد با او نهی کرده است و سوگند یاد کرده‌ام که سخنی که حباب را خوش نمی‌آید، بر زبان نیاورم.



آن گاه ابو عبیده برخاست و گفت: ای گروه انصار، شما اولین گروهی بودید که یاری کردید و پناه دادید، پس اولین گروه نباشید که [در دین خدا] تغییر و تبدیل می‌کنید.

### مخالفت بشیر بن سعد و نقض عهد او با گروه انصار

بشیر [بن سعد] از بزرگان خزرج وقتی دید قومش بر امیری سعد بن عباده اتفاق کرده‌اند، از روی حسادت به سعد بن عباده برخاست و گفت: ای گروه انصار، سوگند به خدا، اگرچه ما در جهاد با مشرکان و سبقت در دین دارای فضیلت هستیم، این کارها را انجام ندادیم مگر برای رضایت خداوند، پیروی از پیامبر (ص) و کرامت نفسانی خود. سزاوار نیست که به واسطه این کارها بر مردم مسلط شویم. ما در عوض این کارها از دنیا هیچ نمی‌خواهیم، خداوند ولی نعمت ماست و بر ما به واسطه پذیرش دین منت دارد. محمد (ص) مردی از قریش است و قوم و قبیله‌اش به میراث او و عهده‌دار شدن امر خلافت از دیگران سزاوارترند، سوگند به خدا، خداوند هرگز ما را در حالی نخواهد یافت که با مهاجران در کار خلافت به مخالفت برخیزیم. با تقوا باشید و با مهاجران در کار خلافت به نزاع و مخالفت برنخیزید.

### بیعت با ابوبکر صدیق

ابوبکر در مقابل انصار ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی، آنان را به یکدلی خواند و از تفرقه برحذرشان داشت و در ادامه گفت:

من خیرخواه شما هستم، اگر می‌خواهید با یکی از این دو نفر، ابو عبیده جراح و یا عمر بیعت کنید.

عمر گفت: پناه بر خدا اگر چنین شود، تو در میان ما باشی و کسی دیگر به جانشینی پیامبر (ص) برگزیده شود؟ تو از همه بر کار خلافت سزاوارتری و از نظر مصاحبت با پیامبر (ص) از همه ما سابقه بیش‌تری داری و از نظر مال و ثروت از ما برتری. تو برترین مهاجرانی و مصاحب پیامبر (ص) در غار ثور<sup>۱</sup> و جانشین او در به جای آوردن نماز، در حالی

---

۱. در متن، عبارت قرآنی «ثانی اثنین» به معنی «نفر دوم از دو تن» آمده که اشارت است به همراهی و مصاحبت ابوبکر با پیامبر (ص) در غار ثور به هنگام هجرت از مکه به مدینه. اهل سنت برای این موضوع ارزش بسیاری قائلند و آن را از جمله فضیلت‌های ابوبکر برمی‌شمارند. (ویراستار)

که نماز برترین پایه‌های دین اسلام است. برای چه کسی سزاوار است که بر تو پیشی گیرد و با وجود تو عهده‌دار امر خلافت شود. دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم.

در این هنگام که آن دو [عمر و ابو عبیده] می‌رفتند تا با ابوبکر بیعت کنند، بشیر انصاری پیش افتاد و با ابوبکر بیعت کرد. آن گاه [با این کار بشیر]، حباب بن منذر او را آواز داد و گفت: ای بشیر بن سعد! خود سری و نافرمانی کردی. چه چیزی تو را مجبور بر این کار کرد، آیا بر این که پسر عمویت امیر شود، حسادت ورزیدی؟

او گفت: سوگند به خدا، چنین نیست، من دوست نداشتم با مردمی در مورد حقشان نزاع و درگیری داشته باشم.

قبیله اوس وقتی دیدند بشیر بن سعد<sup>۱</sup> که از بزرگان قبیله خزرج بود چه می‌کند و مشاهده کردند که مهاجران مردم را به چه چیز فرا می‌خوانند و همچنین وقتی تلاش خزرجیان را برای امیر کردن سعد بن عباده دیدند، بعضی از آنان به بعضی دیگر که اسید بن حضیر از آن جمله بود، گفتند: اگر فقط یک بار سعد بر شما امیر شود، آنان پیوسته بر شما فضیلت و برتری پیدا می‌کنند و دیگر هرگز برای شما بهره‌ای از خلافت قرار نمی‌دهند. بنابراین برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. پس همگی برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند.

در این هنگام حباب بن منذر برخاست و شمشیر خود را برگرفت. مردم نیز بی‌درنگ به سوی او شتافتند و شمشیرش را گرفتند. در این هنگام حباب با جامه خود به صورت‌های مردم می‌زد، تا این که همگان از بیعت با ابوبکر فارغ شدند.

حباب گفت: گروه انصار بدانید، سوگند به خدا، روزی را می‌بینم که با فرزندان خود در خانه‌های مهاجران خواهید ایستاد و از آنان آب خواهید خواست و آنان از شما دریغ خواهند کرد.

ابوبکر به حباب گفت: حباب، آیا از ما می‌ترسی؟

حباب گفت: از تو بیمی ندارم ولی از کسی که پس از تو خواهد آمد، می‌ترسم.

ابوبکر گفت: وقتی آن زمان پیش آمد، چنان کن. کار در دست تو و یاران توست، اطاعت کردن از ما بر شما لازم نیست.

حباب گفت: ای ابوبکر، هرگز، وقتی من و تو [از دنیا] رفتیم، کسی پس از تو می‌آید که ظلم را به ما می‌چشاند.

۱. در متن «قیس بن سعد» آمده که اشتباه است. (محقق کتاب)

### سرپیچی سعد بن عبادہ از بیعت [با ابوبکر]

سعد بن عبادہ گفت: سوگند به خدا، اگر توانایی برخاستن داشتم، از من صدایی را می شنیدید که تو [ابوبکر] و یاران را از این سرزمین بیرون می کرد. و تو را به مردمی ملحق می کردم که در میان آنان مطیع بودی نه مطاع و گمنام و بی هویت بودی، نه عزیز.

در این هنگام همگی مردم با ابوبکر بیعت کردند، تا جایی که نزدیک بود سعد زیر دست و پای مردم لگدکوب شود. ناگهان سعد فریاد کشید: مرا کشتید. برخی گفتند: بکشید او را، خدا او را بکشد.

سعد گفت: مرا از این جا ببرید. مردم نیز او را به خانه اش بردند و چند روزی در خانه رهایش ساختند.

پس از مدتی ابوبکر پی وی فرستاد، تا سعد و قومش نیز همچون دیگران بیعت کند. سعد [در جواب ابوبکر] گفت: سوگند به خدا، تا جایی که تیر در تیردان داشته باشم، به سوی شما پرتاب می کنم و تیر و نیزه ام را از خون شما خضاب خواهم کرد، هر جا دستم برسد با شمشیر شما را خواهم زد، و با اهل و خانواده ام با شما جنگ خواهم کرد. سوگند به خدا، با شما بیعت نخواهم کرد حتی اگر جن و انس نیز با شما همراه شوند، تا وقتی که خدا را دیدار کنم و به حساب کردارم آگاه شوم.

وقتی که سخنان سعد را به آگاهی ابوبکر رساندند، عمر گفت: تا زمانی که با تو بیعت نکرده است، او را رها مکن. بشیر بن سعد به آنان گفت: سعد هرگز با شما بیعت نخواهد کرد حتی اگر در این راه کشته شود و شما او را نمی توانید بکشید مگر این که اهل و خانواده و قبیله او را بکشید و در این صورت باید تمامی قبیله خزرج را بکشید. خزرجیان را نیز نمی توانید بکشید، مگر آن که پیش تر قبیله اوس را به قتل رسانده باشید. کاری را که برای شما فراهم آمده است بدون دلیل فاسدش نکنید، او را آزاد بگذارید، چه رها کردن او به شما آسیبی نمی رساند زیرا او یک مرد تنهاست. آنان نیز سخنان بشیر بن سعد را به مصلحت خود دانستند و رایزنی او را پذیرفته، سعد را به حال خود رها ساختند.

سعد در این مدت نه به نمازشان حاضر می شد، و نه در نماز جمعه شرکت می کرد و به همراه آنان حج می گزارد. او در این میان اگر کسانی را می یافت که یاری اش دهند، بر آنان می تاخت، حتی اگر یک نفر برای پیکار با آنان با او بیعت می کرد، او به جنگ با آنان می پرداخت. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا این که ابوبکر رحلت کرد و عمر به خلافت رسید. پس از آن سعد به شام رفت و در آن جا درگذشت در حالی که با هیچ کس بیعت نکرد، خدا او را رحمت کند.

بنی هاشم هنگام بیعت انصار، پیرامون علی بن ابی طالب اجتماع کرده بودند. زبیر بن عوّام نیز با آنان بود؛ چون مادر زبیر، صفیه دختر عبدالمطلب بود، از این روی وی نیز خود را از فرزندان هاشم به شمار می آورد. علی همواره می گفت: زبیر همواره با ما بود تا این که پسرانش بزرگ شدند و آنان وی را از ما دور کردند.

بنی امیه نیز در گرد عثمان بودند و بنی زهره بر گرد سعد و عبدالرحمن بن عوف. آنان همگی در مسجد النبی گرد آمده بودند. هنگامی که ابوبکر و ابو عبیده به طرف آنان آمدند، و مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند، عمر به آنانی که در مسجد گرد آمده بودند، گفت: چه شده است که شما در دسته های پراکنده گرد آمده اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید، من با او بیعت کرده ام و انصار نیز.

در این هنگام عثمان بن عفان و کسانی که از بنی امیه بودند، با ابوبکر بیعت کردند. همچنین سعد و عبدالرحمن و همراهان آن دو از قبیله بنی زهره با ابوبکر بیعت کردند. لکن علی و عباس بن عبدالمطلب و بنی هاشم و زبیر از بیعت خودداری کردند و به خانه های خود رفتند.

عمر با گروهی از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم به سوی آنان رفتند و به آنان گفتند: بیایید و با ابوبکر بیعت کنید، ولی همگی آنان از این کار خودداری کردند. در این هنگام زبیر بن عوّام با شمشیر بیرون آمد. عمر فرمان داد تا زبیر را گرفتند. سلمه بن اسلم به سوی زبیر رفت و شمشیر او را گرفت و به دیوار زد. پس از این واقعه زبیر را رها کردند و او بیعت کرد و پس از مدتی بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت کردند.

### خودداری علی [ع] از بیعت با ابوبکر

علی را نزد ابوبکر آوردند و علی می گفت: من بنده خدایم و برادر رسول خدا (ص). به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن. علی گفت: من از شما بدین کار سزاوارترم، با شما بیعت نمی کنم و شما باید با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار گرفتید. با آنان به این طریق احتجاج کردید که شما از نزدیکان و خویشان پیامبر (ص) هستید؛ در حالی که شما خلافت را از ما اهل بیت غصب کردید. آیا شما به انصار نگفتید که به محمد (ص) نزدیک ترید و انصار نیز کار خلافت را به شما تسلیم کردند. من نیز با شما همان طور که با انصار احتجاج کردید، احتجاج می کنم. ما به رسول خدا (ص) در مرگ و زندگی او از شما سزاوارتریم. اگر ایمان دارید رعایت انصاف را در حق ما به جا آورید و در غیر این صورت شما در ستم افتاده اید و خود به نیکی می دانید.

عمر به علی گفت: تا وقتی که بیعت نکنی، رهایت نمی‌کنیم.  
علی در پاسخ عمر گفت: شیر را بدوش که بخشی از آن، از آن تو خواهد بود. کار [خلافت] را برای ابوبکر استوار ساز که فردا آن را به تو برمی‌گرداند.  
علی سپس [در ادامه سخنان خود] گفت: ای عمر، سوگند یاد می‌کنم که سخن تو را نمی‌پذیرم و با او بیعت نمی‌کنم.

ابوبکر به علی گفت: اگر بیعت نکنی، تو را مجبور نمی‌کنم.  
در این هنگام ابوعبیده جراح به علی گفت: پسرعمو، تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم توآند. تو تجربه آنان را نداری و به اندازه آنان نیز کارها را نمی‌شناسی. ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و شکیبایی و مسئولیت‌پذیری او بسیار است؛ بنابراین کار خلافت را به او بسپار، زیرا تو اگر زنده بمانی و عمری یابی، برای کار خلافت خلق شده‌ای، و سزاوار در دست گرفتن آن هستی؛ چه تو ویژگی‌هایی همچون دانش، آگاهی، فهم و نیز سابقه در دین اسلام و دامادی پیامبر (ص) را دارا هستی.

علی گفت: ای گروه مهاجران، خدا را، خدا را در نظر آورید، خلافت و زمامداری محمد (ص) را از خانه او خارج نکنید، و در خانه‌های خود جای ندهید. سزاواران خلافت را از مقامشان در میان مردم باز ندارید و آنان را از حقشان دور نسازید. ای مهاجران، سوگند به خدا، ما سزاوارترین مردم به کار خلافتیم. ما اهل بیت هستیم و از شما به خلافت بر مردم سازماندتریم. خواننده کتاب خدا که آن را از روی فهم و بینش می‌خواند، آگاه به سنت رسول خدا (ص)، آشنا به کار مردم، بازدارنده مردم از بدی و قسمت‌کننده بیت‌المال به طور مساوی، به خدا سوگند در میان ما خاندان است. پس پیروی هوای نفس نکنید تا از راه خدا گمراه نشوید که در این صورت از حق فاصله بیش‌تری می‌گیرید.

در این هنگام بشیر بن سعد انصاری [در پاسخ علی] گفت: اگر این سخنان را که اکنون می‌شنویم، قبلاً از تو شنیده بودیم، حتی دو نفر نیز با تو به مخالفت بر نمی‌خاستند.  
[راوی] گوید: علی شبانه فاطمه دختر پیامبر (ص) را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به مجالس انصار می‌رفت و از آنان کمک و یاری می‌خواست. آنان در پاسخ می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مرد به پایان رسیده است، اگر همسر تو پیش از ابوبکر نزد ما می‌آمد، ما از بیعت با او رویگردان نمی‌شدیم.

علی در پاسخ آنان می‌گفت: آیا [شما می‌خواستید] من [پیکر مطهر] پیامبر (ص) را در خانه‌اش رها می‌کردم و برای به دست آوردن خلافت به جنگ و ستیز می‌پرداختم.

فاطمه [به انصار] گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود انجام داد و شما نیز کاری کردید که خداوند آن را حساب خواهد کرد و در برابر آن بازخواست می شوید.

### چگونگی بیعت علی [با ابوبکر]

[راوی] گوید: ابوبکر چون از غیبت کسانی که همراه علی بودند و از بیعت با او خودداری کرده بودند خبردار شد، عمر را به سوی آنان فرستاد. عمر به در خانه علی آمد و از آنان خواست تا بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند ولی آنان از این کار خودداری کردند. عمر درخواست هیزم کرد و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون آیید و گرنه خانه و اهلش را به آتش خواهم کشید.

به عمر گفته شد: ای ابو حفص، فاطمه در آن خانه است.

عمر گفت: حتی اگر فاطمه نیز در خانه باشد.

آنانی که در خانه علی بودند همگی بیرون آمدند و بیعت کردند، مگر علی.

این چنین گفته شده است که علی گفته بود: به خدا سوگند که تا قرآن را جمع آوری نکرده‌ام، از خانه بیرون نیایم و عبا بر دوش نیندازم.

فاطمه جلوی در ایستاد و گفت: دیدار و حضور هیچ مردمی همچون شما، برای من بد و نفرت‌انگیز نیست. پیکر رسول خدا (ص) را بر روی دست‌های ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه‌قطعه کردید، و در این خصوص از ما جویا نشدید، و حق را به ما بازگرداندید.

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا از این فرد متخلف بیعت نمی‌گیری؟

ابوبکر به قنفذ که برده آزاد شده‌ی وی بود گفت: برو و علی را نزد ما بیاور.

[راوی] گوید: قنفذ نزد علی آمد و گفت: خلیفه رسول خدا (ص) تو را فراخوانده است. علی گفت: چقدر زود بر پیامبر (ص) دروغ روا داشتید. قنفذ برگشت و موضوع را به آگاهی ابوبکر رسانید، ابوبکر پس از شنیدن سخنان علی، گریه‌ای طولانی کرد. عمر بار دوم گفت: به کسی که از بیعت با تو خودداری کرده است، فرصت مده.

ابوبکر بار دیگر به قنفذ گفت: نزد علی برو و به او بگو، خلیفه تو را به بیعت با خود فرا می‌خواند. قنفذ نزد علی آمد و وی را از سخنان ابوبکر آگاه گردانید. علی در پاسخ